

خشونت علیه زنان در خانواده (مطالعه موردی شهر اردبیل)

Violence Against Women in The Family (A Case Study in Ardabil)

S. Mohamadoghli, M.A. ✉

✉ سمیه محمداوغلی

کارشناسی ارشد مددکاری اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی

دریافت مقاله: ۹۲/۳/۱۴

دریافت نسخه اصلاح شده: ۹۴/۲/۱

پذیرش مقاله: ۹۴/۲/۶

Abstract

This study has been conducted to investigate the prevalence and types of violence against women in the family and social factors affecting domestic violence.

The study has been conducted with survey on 384 married women in Ardabil who have been in marital bond for at least one year. Given the social and economic heterogeneity of Ardabil city, a multistage sampling technique was used. It was revealed that obedience of wife about her role in the family, assumed male dominant role in the family and separation of male and female gender roles in the family have direct and significant impacts on violence and family living, religiosity of women and education of women and men have a significant impact on violence against women.

چکیده

پژوهش حاضر، با هدف بررسی میزان و انواع خشونت اعمال شده علیه زنان در خانواده‌ها و تأثیر عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت انجام یافته است. این پژوهش به روش پیمایش و با کمک پرسش‌نامه بر روی ۳۸۴ نفر از زنان متأهل شهر اردبیل که حداقل یک سال از ازدواج آن‌ها می‌گذرد، انجام گرفته است. با توجه به ناهمگنی اقتصادی و اجتماعی شهر اردبیل، از شیوه چند مرحله‌ای برای نمونه‌گیری استفاده شده است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، متغیرهای تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود در خانواده، تصور سلطه‌گرایانه مرد از نقش خود در خانواده و تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد، تأثیر مستقیم و معناداری بر خشونت علیه زنان دارند و سطح زندگی خانواده، مذهبی بودن زن و تحصیلات زن و مرد بر خشونت علیه زنان تأثیر معکوس و معنی‌داری داشته است.

✉ Corresponding author: Ardebil, meshkin shahr
Email: somayeh_m65@yahoo.com

✉ نویسنده مسئول: اردبیل، مشکین‌شهر، مددکار خانواده کمیته امداد
پست الکترونیکی: somayeh_m65@yahoo.com

Based on the results, the independent variables in the multiple regression explain 45/6% of the dependent variable. Socially accepted gender roles (considered obedient wife, assumed the role of male dominance and separation of gender roles) have the highest impact on violence against women in the society.

Keywords: Violence Against Women, Socialization Methods, Religiosity, Patriarchal.

بر اساس نتایج رگرسیون چندگانه به شیوه همزمان، کل متغیرهای مستقل ۴۵/۶ درصد از تغییرات متغیر وابسته را تبیین می‌کنند. جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی (سه متغیر تصور فرمانبردارانه، تصور سلطه‌گرایانه و تفکیک نقش‌های جنسیتی) بیش‌ترین تأثیر را در خشونت علیه زنان در جامعه ایفا می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: خشونت علیه زنان، جامعه‌پذیری، مذهبی بودن، مردسالاری.

مقدمه

خشونت علیه زنان، به عنوان یک معضل جامعه و از رایج‌ترین جرائم اجتماعی و جلوه‌ای از اقتدار مردسالاری در جهان امروز است؛ که در تمام ملیت‌ها، طبقات و گروه‌های اجتماعی به چشم می‌خورد (درویش‌پور، ۱۳۷۸). سالانه بین یک تا چهار میلیون زن، مورد آزار و اذیت همسران‌شان قرار می‌گیرند (ان‌سی‌جی، ۱۹۹۵). ۴۷ درصد از مردانی که زنان‌شان را کتک می‌زنند، حداقل سه بار در سال این کار را تکرار می‌کنند (اس‌ای‌سی، ۱۹۹۴). میزان همسرآزاری گزارش شده در کنیا ۴۲ درصد (سام‌گیس، ۱۳۷۴)، در هندوستان ۲۲ تا ۶۰ درصد (راوو، ۱۹۹۷) و در آلبانی ۴۰ تا ۸۰ درصد است (بانچ، ۱۹۹۰).

خانواده از نظر اعتبار و اثربخشی، والاترین، مهم‌ترین و عظیم‌ترین نهاد اجتماعی است. خانواده، کانون اصلی رشد و تعالی انسان‌ها و انتقال ارزش‌های فرهنگی، اعتقادی و اجتماعی است. خانواده، تنها سرپناه امن برای تک‌تک افراد آن و بخصوص زنان است. اگر زن در مکانی که به او تعلق دارد، مورد آزار قرار گیرد، دچار مشکلات و بیماری‌های جسمی (سقط‌های غیر ایمن، عوارض حاملگی، سردردهای مزمن و...) و روانی (اضطراب، افسردگی، اقدام به خودکشی، از دست دادن اعتماد به نفس و...) می‌شود (مکانیک، ۲۰۰۰؛ کیریشان، ۲۰۰۱؛ داینمنان، ۲۰۰۰؛ پترسون و همکاران، ۲۰۰۱). اگرچه قربانیان اصلی خشونت زنان هستند، اما شواهد نشان می‌دهد که دیگر اعضای خانواده نیز قربانی خشونت می‌شوند؛ بخصوص بچه‌هایی که شاهد آزار مادر هستند، ممکن است به طرز

آسیب‌پذیری به انواع مشکلات رفتاری و عاطفی شامل اختلالات روان‌تنی، اختلالات استرس و پرخاشگری دچار شوند (فرستروم و روزنبرگ، ۱۹۸۵). خشونت علیه زنان، انعکاسی از بحران رو به رشد خانواده و کم‌رنگ شدن ضوابط اخلاقی است؛ که مانعی در برابر دستیابی به اهداف برابری، توسعه و صلح است. این خشونت، برخورداری زنان را از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، نقص و یا سلب می‌کند. ناکامی دیرینه در حفظ و ارتقاء این حقوق و آزادی‌ها در مورد خشونت علیه زنان، نگرانی تمامی کشورهاست و نیز با توجه به ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه و نگاه مردسالارانه و عدم اعتقاد به بکارگیری روش‌های آزادمنشانه در خانواده، خشونت علیه زنان از سوی همسر، یکی از مسائل مهم اجتماعی در جامعه ایرانی است که همواره به عنوان ابزاری برای تثبیت قدرت مردانه به کار رفته و به طور مشخص در حوزه خصوصی و عمومی انجام می‌گیرد.

ریشه خشونت علیه زنان، در قانون نانوشته عرف وجود دارد و عدم وجود قوانین حمایت از زنان - و در بسیاری از موارد وجود قوانینی که به صورت مستقیم و غیر مستقیم به این خشونت دامن می‌زند - از عوامل ماندگاری خشونت علیه زنان در ایران است. خشونت و تنبیه در خانواده، گاهی تبلور ترس و دلهره است. زیرا کسانی که از کودکی، فقط آموخته‌اند به همه درخواست‌های موجود، پاسخ «آری» بدهند و اگر «نه» بگویند در معرض تنبیه قرار می‌گیرند، در بزرگسالی احتمال آن‌که هرگاه «نه» بشنوند از ابزار خشونت استفاده کنند، بیش‌تر است. خشونت در بین زن و شوهرها به مفهوم نوعی تفوق مردان و زنان است که ریشه در ساختار خانواده داشته و بازتاب ساختارهای وسیع نابرابری جنسی و اقتصادی در تمامی جوامع است. به عبارت دیگر خشونت مردان بر ضد همسرشان، به هیچ وجه تخطی از نظم اجتماعی نیست، بلکه برعکس، تأیید نوع خاصی از نظم اجتماعی و ناشی از این باور اجتماعی - فرهنگی است که زنان کم‌اهمیت‌تر و کم‌ارزش‌تر از مردان هستند و با آنان برابر نیستند (رمدانی، ۱۳۸۸).

بر اساس نظریه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی، فرآیند جامعه‌پذیری در خانواده، گرایشات جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی کرده و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می‌شود؛ چرا که معمولاً از زنان تصویر آرام، مطیع، منفعل، عاطفی و وابسته و از مردان تصویری مستقل، استوار، شایسته، توانا و مصمم رسم کرده است و در چنین شرایطی، زنان نقش جنسیتی سنتی مطیع بودن خود را در مقابل نقش سلطه‌گرایی مرد می‌پذیرند (والکر، ۱۹۷۹). همه نظریه‌های ستمگری جنسی (پدرسالاری) موقعیت زنان را پیامد رابطه قدرت مستقیم میان زنان و مردان می‌انگارند؛ رابطه‌ای که طی آن، مردان که منافع عینی و بنیادی در نظارت، سوء استفاده، انقیاد و سرکوبی زنان دارند، از طریق اعمال ستم جنسی بر زنان، این منافع را برآورده می‌سازند. این الگوی ستمگری، به عمیق‌ترین و فراگیرترین اشکال در سازمان جامعه عجین شده و یک ساختار تسلط بنیادی تشکیل می‌دهد که عموماً پدرسالاری خوانده می‌شود (ریتزر،

۱۳۷۴). بر اساس نظریه فرهنگ خشونت، چون در تمامی سطوح جامعه، خشونت به عنوان وسیله‌ای قانونی و مشروع و منطقی برای حل مشکلات پذیرفته شده است، پس این احتمال وجود دارد که مرد برای حل مشکلات در خانه، از خشونت استفاده کرده و همسر خود را مورد آزار قرار دهد. از این رو برای متوقف ساختن همسرآزاری در متغیرهای فرهنگی جامعه، که مشوق خشونت است، تجدید ساختار ضروری است (ویانو، ۱۹۹۲).

مطالعاتی که اخیراً در مورد خرده فرهنگ‌های جوامع کوچک و روستایی انجام یافته، نشان می‌دهد که همسرآزاری رایج‌ترین شکل خشونت خانوادگی بوده و تقریباً در ۸۵ درصد از جوامع مورد بررسی رخ داده است (فلمنگ، ۱۹۷۹). همچنین تحقیقات انجام شده در جوامع صنعتی و اروپایی، نرخ بالای همسرآزاری فیزیکی را نشان می‌دهد (هافمن، ۱۹۸۵). مطالعات معاصر در مورد زوج‌های آمریکایی نشان می‌دهد، که از هر ۸ شوهر آمریکایی، یک نفر مرتکب اعمال خشن علیه همسرش در طول یک سال می‌شود (لامانا، ۱۹۹۰). نتایج تحقیق گلز نشان داد، خشونت خانوادگی بیش‌تر در منزل رخ می‌دهد و مکان رخ دادن آن، اغلب در آشپزخانه و اتاق خواب است. همچنین عواملی مانند شدت و تناوب خشونت، تجربه دوران کودکی، منابع اقتصادی - اجتماعی، نداشتن سرپناه و محدودیت‌های بیرونی، در ادامه زندگی زن در خانواده پرتنش تأثیر دارد (روی، ۱۳۷۷). پاتریک البریج و جان هوبر، اثرات مشاهده خشونت والدین را بر روی نمونه تصادفی شامل ۱۰۹۲ زن و ۹۱۰ مرد با استفاده از مصاحبه تلفنی، مورد پژوهش قرار دادند.

یافته‌های این پژوهش نشان داد که ۱۷ درصد از زنان و مردان گروه نمونه، شاهد زد و خورد و خشونت والدین بوده‌اند. مشاهده پرخاشگری والدین، نگرش این افراد را درباره نقش‌های زنان تحت تأثیر قرار نداده اما موجب مجاز دانستن استفاده از خشونت علیه زنان شده است. مشاهده خشونت والدین، بر پرخاشگری فرد در بزرگسالی تأثیر گذاشته و احتمال خشن شدن آنان را نسبت به افرادی که شاهد این وضع نبوده‌اند افزایش می‌دهد (بگرضایی، ۱۳۸۲). محمود علیلو و دیگران به این نتیجه رسیدند که بین روان‌رنجوری مردان و همسرآزاری رابطه معناداری وجود دارد (محمود علیلو و دیگران، ۱۳۹۰). بر اساس نتایج تحقیق پناغی و دیگران زنان با سه نوع خشونت عاطفی، جسمی و جنسی روبرو هستند (پناغی و دیگران، ۱۳۸۵).

نتایج پژوهش نازپرور (۱۳۸۷) که با استفاده از تکنیک گروه نمونه و شاهد بر روی ۱۸۰ زن که به پزشکی قانونی تهران مراجعه کرده بودند انجام یافته، نشان می‌دهد که در متغیرهای سن، نوع شغل، تحصیلات و سابقه ازدواج قبلی، تفاوت معنی‌داری بین گروه شاهد و گروه نمونه وجود ندارد. ولی در متغیرهای مربوط به وضعیت زندگی شوهر در دوران کودکی و وضعیت خاص شوهر (سابقه جرم، تعدد زوجات و...) تفاوت معناداری بین گروه شاهد و گروه نمونه دیده می‌شود. یافته‌های به دست آمده از نتایج تحقیق اسفندآبادی نشان داد، که ۸۱/۷ درصد آزمودنی‌ها، گاه تا همیشه، مورد

همسرآزاری قرار گرفته‌اند و بین وضعیت اقتصادی، میزان تحصیلات و شغل زن و شوهر، مصرف الکل و پرخاشگری و میزان همسرآزاری، رابطه معنی‌داری وجود دارد (اسفندآبادی، ۱۳۸۲). نیز یافته‌های پژوهش دیگری نشان می‌دهد که بین نوع روابط (هم‌کاری، هم‌دلی، هم‌فکری، هم‌گامی و گفتمانی) با خشونت علیه زنان، رابطه منفی و معنادار برقرار است. هم‌چنین بین جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی زن و مرد، سرمایه‌ها و منابع قابل دسترس زنان و زمینه‌های خطرناک در خانواده جهت‌یاب، با خشونت علیه زنان رابطه معناداری وجود دارد (دهقان فر، ۱۳۷۸).

نتایج تحقیقات شرفخانی نشان‌دهنده رابطه بین عدم توجه به خواسته مرد، تربیت خانوادگی مرد، سطح تحصیلات او، اقتدار زیاد مرد در خانه و نوع ازدواج، با خشونت علیه زنان است (شرفخانی، ۱۳۸۸). یافته‌های تحقیق توسلی و منیری فر حاکی از آن است، که بیش‌ترین خشونت از سوی همسر، در میان کارگران و کم‌ترین آن در میان کارمندان رخ می‌دهد (توسلی و منیری فر، ۱۳۸۸). یافته‌های به دست آمده از نتایج تحقیق نقدی و طهماسبی هم نشان داد که رواج تفکرات مردسالارانه، باورهای مذهبی و اعتیاد مرد، بر خشونت علیه زنان تأثیر دارد (نقدی و طهماسبی، ۱۳۸۸). شناخت و درک تنوع و پیچیدگی عوامل مؤثر در ایجاد خشونت، عاملی مهم در پیش‌گیری، کنترل و جلوگیری مؤثر از خشونت است؛ چرا که شناسایی و درک علت و سپس برنامه‌ریزی برای از بین بردن آن علت، زمینه را برای رفع و محو معلول نیز فراهم و مهیا می‌سازد و تا زمانی که در مجموعه سیاست‌های مقابله با خشونت علیه زنان، مبارزه با علل بد رفتاری علیه آنان مد نظر نباشد، ادعای مبارزه با اشکال مختلف آن بیهوده است و راه به جایی نخواهد برد (مولاوودی، ۱۳۷۸). این تحقیق، در پی تبیین میزان خشونت علیه زنان و انواع آن، تعیین عوامل مؤثر بر خشونت و تعیین سهم هر یک از متغیرهای مستقل در پیش‌بینی خشونت علیه زنان در خانواده، در شهر اردبیل است.

روش تحقیق

پژوهش حاضر، یک تحقیق کمی و بر پایه مفروضات پژوهش‌های خردگرایانه است و از نوع تحقیق همبستگی با روش پیمایش است. جامعه آماری این مطالعه، شامل کلیه زنان متأهل شهر اردبیل است که حداقل یک سال از ازدواج آن‌ها می‌گذرد و با استفاده از دو روش فرمول کوکران و جدول لین، تعداد ۳۸۴ نفر به عنوان حجم نمونه مشخص گردید. در این تحقیق، از شیوه چند مرحله‌ای برای نمونه‌گیری استفاده شده است. با توجه به ناهمگنی اقتصادی و اجتماعی، شهر اردبیل به شش منطقه تقسیم شده است. این مناطق به ترتیب، از بالاترین به پایین‌ترین منطقه اقتصادی را شامل می‌شود. از این مناطق، حوزه‌ها و سپس خانوارهایی به طور تصادفی انتخاب شده و آن‌گاه زنان متأهل مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند.

برای محاسبه تعداد نمونه‌های آماری در هر منطقه، ابتدا حوزه‌های هر منطقه مشخص و سپس درصد حوزه‌های هر منطقه نسبت به کل حوزه‌های مناطق شهر تعیین شد. در مرحله بعد، بر اساس درصد حوزه‌ها، تعداد پرسش‌نامه‌های اختصاص یافته به هر منطقه شهر اردبیل از مجموع ۳۸۴ پرسش‌نامه محاسبه گردید. ابزار گردآوری اطلاعات پرسش‌نامه، محقق ساخته است که دو نوع روایی برای آن لحاظ شده است: الف) روایی صوری، بدین صورت که سؤالات پرسش‌نامه به چند تن از استادان و دانشجویان گروه جامعه‌شناسی برای داوری ارائه شد. ب) از آن‌جا که نتایج منعکس شده میان متغیرها، انتظارات نظری را در سنجش خشونت و ارتباط ابعاد آن با یکدیگر برطرف کرده است، ابزار تحقیق از روایی سازه نیز برخوردار بوده است. برای اطمینان یافتن از پایایی سؤالات پرسش‌نامه، از روش ضریب آلفای کرونباخ استفاده شد. نتایج گویای آن بود که ضریب آلفای کرونباخ در مورد شاخص خشونت روانی (با ۶ گویه) ۰/۷۲، خشونت فیزیکی (با ۶ گویه) ۰/۷۵، خشونت اقتصادی (با ۷ گویه)، ۰/۸۵ و خشونت جنسی (با ۵ گویه) ۰/۸۱ بوده است.

به منظور تحلیل داده‌ها، علاوه بر آمارهای توصیفی، از آزمون رگرسیون چندگانه به شیوه هم‌زمان برای پیش‌بینی و همبستگی پیروان به منظور نشان دادن معنی‌دار بودن روابط استفاده شده است. متغیر وابسته این تحقیق، میزان خشونت علیه زنان است که از مجموع شاخص‌های خشونت روانی (عاطفی)، فیزیکی (جسمی)، جنسی و اقتصادی به دست می‌آید و این شاخص‌ها هم، بر اساس طیف لیکرت سنجیده می‌شوند. خشونت روانی (عاطفی)، شامل بد رفتاری کلامی و عاطفی مثل تمسخر در جمع، تحقیر وضعیت جسمانی و ظاهری، دشنام و ناسزا، که نتیجه آن از بین رفتن اعتماد به نفس، به هم خوردن تعادل روانی و تمایل به خودکشی می‌باشد. خشونت فیزیکی (جسمی)، شامل انواع بد رفتاری‌ها چون هل دادن، لگد زدن، ضربه زدن، کشیدن موی سر، سوزاندن، شلاق زدن، انواع تهدیدها مثل نوشتن نامه‌های تهدیدآمیز، تظاهر به کشتن و... می‌باشد. خشونت جنسی، کلیه رفتارهایی است که زنان را مجبور به برقراری رابطه جنسی می‌کند و خشونت اقتصادی یعنی ندادن نفقه زن یا سوء استفاده‌های مالی از او، کنترل دائمی مخارج زن و پنهان کردن میزان درآمد خود. نمره متغیر خشونت توسط ۲۴ گویه که هر گویه از نمره ۱ تا ۵ ارزش‌گذاری شده، اندازه‌گیری شده است. متغیرهای مستقل، شامل میزان تحصیلات، پایبندی مذهبی، سطح زندگی خانواده و شیوه جامعه‌پذیری می‌باشد که تعریف برخی به شرح زیر است:

شیوه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی زن و مرد: این متغیر، عامل مهمی در شکل‌گیری شخصیت و باورهای زوجین درباره رفتار و وظایفی است، که هر یک ایفا می‌کنند. تصورات هر یک از زن و شوهر، متأثر از محیط اجتماعی و برداشت خود، از نقش مورد انتظار است و این امر، سبب تفکیک نقش‌های زنانه و مردانه می‌شود که در جوامع سنتی بیش‌تر است. این پندارها، معمولاً توسط مؤسسات و نهادها، جامعه‌پذیری و تقویت می‌شوند و تصاویری چون مطیع، فرمان‌بردار، منفعل،

مستقل و توانا ترسیم می‌کنند. جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی با سه معرف تصور سلطه‌گرایانه مرد از نقش خود نسبت به همسر، تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود در مقابل شوهر و تفکیک نقش جنسیتی زن و مرد در داخل خانه، مورد سنجش قرار گرفت.

مذهبی بودن: منظور از مذهبی بودن، میزان انجام اعمال مذهبی (نماز، روزه، مسجد رفتن، زیارت، نماز جمعه و...) که به وسیله یک طیف سه گزینه‌ای: هیچ وقت، گاه‌گاهی و همیشه، سنجیده می‌شود.

سطح زندگی خانواده: منظور از سطح زندگی، وضعیت رفاهی و امکانات موجود و در دسترس خانواده، از نظر پاسخ‌گویان است که به سه طبقه ضعیف، متوسط و بالا تقسیم شده است. روایی هر کدام از متغیرها در پرسش‌نامه، با استفاده از آلفای کرونباخ انجام شده و آلفای تمامی متغیرها بالای ۰/۷ بوده و گویه‌های با آلفای پایین، حذف شده است. برای بررسی اعتبار پرسش‌نامه، از روش اعتبار صوری و اعتبار عاملی بعد از آزمون مقدماتی استفاده شده است.

یافته‌ها

بر اساس نتایج جدول شماره ۱، از کل پاسخ‌گویان، ۶۳ درصد «هرگز» و ۳۷ درصد «حداقل یک بار» مورد خشونت قرار گرفته‌اند و میانه دفعات خشونت ۲ بار برآورد شده است؛ یعنی به طور متوسط، زنان مورد بررسی، ۲ بار در سال از طرف همسران‌شان مورد خشونت قرار گرفته‌اند.

جدول ۱: توزیع پاسخ‌گویان بر حسب میزان خشونت

میزان خشونت	تعداد	درصد	درصد تجمعی
۹ بار و بیشتر	۲۰	۶	۶
۸-۵ بار	۴۴	۱۲	۱۸
۴-۱ بار	۶۸	۱۷	۳۶
هرگز	۲۵۲	۳۶	۱۰۰
جمع	۳۸۴	۱۰۰	--

بر اساس نتایج جدول ۲، شاخص‌هایی که میانگین‌شان پایین‌تر از میانه است، به سمت کم گرایش دارند و شاخص‌هایی که میانگین‌شان بالاتر از میانه است، به سمت زیاد متمایل‌اند. پس شاخص‌های خشونت روانی، جنسی و اقتصادی به سمت زیاد و خشونت فیزیکی به سمت کم گرایش دارند. بر اساس میانه داده‌ها، بیش‌ترین میزان خشونت اعمال شده به ترتیب خشونت فیزیکی، خشونت روانی، خشونت اقتصادی و خشونت جنسی است.

جدول ۲: میانه و میانگین شاخص‌های خشونت

شاخص	کمترین نمره	بیشترین نمره	میانه	میانگین	انحراف معیار
خشونت روانی	۶	۴۰	۲۰	۲۵	۸/۱۳
خشونت فیزیکی	۸	۴۰	۲۵	۱۸	۱۰/۰۵
خشونت اقتصادی	۷	۳۵	۲۰	۲۲	۷/۹۲
خشونت جنسی	۶	۳۰	۱۹	۲۰	۸/۱۷

بر اساس نتایج جدول ۳، بین متغیر تصور فرمان‌بردارانه زن از نقش خود (تصور سلطه‌پذیر) و خشونت کلی علیه آنان، همبستگی مستقیم معنادار حاکم است. اما بین تصور زنان از نقش جنسیتی خود و خشونت روانی، خشونت جنسی، خشونت اقتصادی و خشونت فیزیکی، رابطه معناداری وجود ندارد.

هم‌چنین بین متغیر تصور مردان از نقش جنسیتی خود (تصور اقتدارگرایانه) و خشونت روانی، خشونت جنسی، خشونت اقتصادی و خشونت کلی علیه زنان، همبستگی مستقیم و معنادار برقرار است؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت که اگر تصور مردان از نقش خود، یک نقش اقتدارگرایانه باشد، میزان اعمال خشونت‌آمیز آنان علیه همسران‌شان افزایش خواهد یافت. بین متغیر تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد با خشونت روانی، خشونت جنسی، خشونت اقتصادی و خشونت کلی علیه زنان، همبستگی معکوس و معناداری وجود دارد؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت که هرچه درهم‌آمیختگی نقش‌ها در انجام امور مختلف بیش‌تر باشد، میزان رفتار خشونت‌آمیز شوهر علیه همسرش، کاهش خواهد یافت و بالعکس.

بین متغیر سطح زندگی و خشونت روانی، خشونت فیزیکی، خشونت اقتصادی و خشونت کلی علیه زنان، همبستگی معکوس و معنادار حاکم است؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت خانواده‌هایی که سطح زندگی آن‌ها بهتر بوده و از رفاه بیش‌تر برخوردار بودند، خشونت کم‌تری را علیه زنان شاهد بودند. ولی بر اساس نتایج، بین این متغیر و خشونت جنسی، رابطه معناداری وجود ندارد.

بین متغیر میزان مذهبی بودن زنان و اعمال خشونت‌آمیز علیه آنان از جمله خشونت روانی، خشونت فیزیکی و خشونت کلی، همبستگی معکوس و معنادار حاکم است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که هرچه پایبندی زنان به مسائل مذهبی بیش‌تر باشد، میزان رفتار خشونت‌آمیز علیه آنان، کم‌تر می‌شود و بالعکس. ولی بین این متغیر و خشونت جنسی و خشونت اقتصادی، رابطه معناداری وجود ندارد. بین متغیر پایبندی مذهبی مردان و اعمال خشونت‌آمیز در ابعاد مختلف روانی، فیزیکی، جنسی و اقتصادی، رابطه معنادار برقرار نیست. به عبارت دیگر می‌توان گفت که میزان پایبندی مذهبی مردان، با افزایش یا کاهش اعمال خشونت‌آمیز آن‌ها علیه زنان در ابعاد مختلف ارتباطی ندارد.

بین متغیر تحصیلات زن و مرد با خشونت روانی، خشونت جنسی و خشونت کلی علیه زنان، همبستگی معکوس و معنادار حاکم است. به عبارت دیگر می توان گفت، هرچه زنان و مردان از تحصیلات بالاتری برخوردار باشند، زنان کم تر مورد اعمال خشونت آمیز شوهران شان قرار می گیرند و بالعکس. اما بین تحصیلات زن و مرد و خشونت فیزیکی و خشونت اقتصادی، رابطه معناداری مشاهده نشده است.

جدول ۳: ضرایب همبستگی پیرسون بین شیوه جامعه پذیری نقش های جنسیتی زن و مرد، سطح زندگی خانواده، پایبندی مذهبی زن و مرد، تحصیلات زن و مرد و ابعاد خشونت در خانواده

متغیرهای مستقل	خشونت روانی	خشونت فیزیکی	خشونت جنسی	خشونت اقتصادی	خشونت کل
تصور فرمان بردارانه زن از نقش خود در خانواده	۰/۲۱۰	۰/۰۱۰	۰/۱۱۱	۰/۰۴	۰/۲۱۲**
تصور سلطه گرایانه مرد از نقش خود در خانواده	۰/۳۸۵**	۰/۳۵۲*	۰/۴۰۲*	۰/۳۰۶**	۰/۳۶۱**
تفکیک نقش های جنسیتی زن و مرد در خانواده	۰/۱۹۴**	۰/۱۵۳	-۰/۲۸۹*	-۰/۲۵۵*	-۰/۲۱۲**
سطح زندگی خانواده	۰/۲۸۲**	۰/۲۴۴**	-۰/۰۰۲	-۰/۲۸۹	-۰/۳۰۳**
مذهبی بودن زن	۰/۱۲۵**	-۰/۳۱۸**	-۰/۰۴۱	-۰/۱۹۲	-۰/۳۱۲**
مذهبی بودن مرد	۰/۰۶۵	-۰/۰۹۱	-۰/۰۴۳	-۰/۰۲۹	-۰/۰۶۷
تحصیلات زن	۰/۱۸۲**	-۰/۰۷۹	-۰/۳۸۲**	-۰/۱۴۶	-۰/۱۵۹**
تحصیلات مرد	-۰/۱۱۹*	-۰/۰۵۳	-۰/۱۹۷**	-۰/۰۳۷	-۰/۱۶۵**

* $p < 0/05$ ، ** $p < 0/01$

در جدول شماره ۴، با استفاده از معادله رگرسیون چندگانه به شیوه هم زمان، به تبیین متغیر وابسته (خشونت علیه زنان در خانواده) پرداخته شده است. برای استفاده از رگرسیون چندگانه، در ابتدا باید پیش فرض های رگرسیون، در تحلیل های مقدماتی مورد آزمون قرار گیرد، تا هیچ نوع انحرافی از فرض های نرمال بودن، خطی بودن، یکسانی واریانس باقی مانده ها و عدم هم خطی متغیرهای مستقل وجود نداشته باشد.

پس از اطمینان از صحت فرض های رگرسیون، می توان از آن استفاده کرد. در تحقیق حاضر، تمام پیش فرض ها صحت داشتند. متغیرهایی که وارد معادله رگرسیون چندگانه شده اند، ۸ متغیر بوده اند که در جدول مشخص می باشند. در رگرسیون چندگانه به شیوه هم زمان، تمامی متغیرها به

طور هم‌زمان وارد معادله می‌شوند و هر متغیر (جدای از دیگر متغیرها)، بر اساس این که چه مقدار از واریانس متغیر وابسته را پیش‌بینی می‌کند، سنجیده می‌شود. همان‌گونه که در جدول دیده می‌شود، متغیرهای مدل، در نهایت توانسته‌اند $0.45/6$ ٪ ($R^2=0.456$) از واریانس متغیر وابسته را در نمونه تبیین کنند.

این مقدار بالا در حیطه علوم اجتماعی، نشان‌دهنده برازش خوب مدل و متغیرهای انتخاب شده است. از میان متغیرها، متغیر تصور سلطه‌گرایانه مرد از نقش خود در خانواده، توانسته است بیش‌ترین مقدار از واریانس را تبیین کند. بنابراین تأثیرگذارترین متغیر در خشونت علیه زنان می‌باشد، مقدار بالای $F=38/25$ و سطح معناداری $sig=0/001$ این مدل را تأیید می‌کند.

جدول ۴: همبستگی متغیرهای درون معادله با متغیر وابسته برای پیش‌بینی خشونت علیه زنان در خانواده

نام متغیر	B	β	t	سطح معناداری
تصور فرماتبردارانه زن از نقش خود در خانواده	۳/۲۳۱	۰/۱۱۶	۲/۶۱۰	۰/۰۰۳
تصور سلطه‌گرایانه مرد از نقش خود در خانواده	۴/۹۸۳	۰/۵۹۳	۸/۸۲۴	۰/۰۱۷
تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد در خانواده	-۴/۴۲۳	-۰/۴۷۴	-۶/۶۹۳	۰/۰۰۱
سطح زندگی خانواده	-۲/۶۱۰	-۰/۳۱۶	-۱/۳۵۰	۰/۰۰۱
مذهبی بودن زن	-۲/۱۰۱	-۰/۱۴۴	-۲/۱۸۶	۰/۰۰۱
مذهبی بودن مرد	-۰/۳۱۲	-۰/۰۱	-۰/۱۸۷	۰/۱۳۴
تحصیلات زن	-۳/۲۱۹	-۰/۰۸۶	-۲/۱۳۲	۰/۰۴۴
تحصیلات مرد	-۲/۸۴۱	-۰/۱۶۲	-۳/۲۳۷	۰/۰۰۱

$$a=21/62 \quad R=0/675 \quad R^2=0/456 \quad R^2.A.d=0/418 \quad F=38/25 \quad Sig=0/001$$

بحث و نتیجه‌گیری

اعمال خشونت علیه زنان در خانواده، پدیده‌ای است که در عموم جوامع، طبقات و گروه‌های اجتماعی دیده می‌شود و هم از جهت عوامل ایجاد و تشدیدکننده و هم از حیث پیامدهای گوناگون آن، که به صورت آسیب‌های اجتماعی نمایان می‌شود، قابل پژوهش است. در این تحقیق، به بررسی خشونت علیه زنان در بین زنان متأهل شهر اردبیل پرداخته شده است. بر اساس نتایج، ۳۷ درصد پاسخ‌گویان حداقل یک بار مورد خشونت قرار گرفته‌اند که از میزان خشونت گزارش شده در برخی کشورها از جمله آمریکا (۳۰ تا ۳۵ درصد) و کلمبیا (۲۰ درصد) بیش‌تر است.

بر اساس میانه داده‌ها، بیش‌ترین میزان خشونت اعمال شده، خشونت فیزیکی و کم‌ترین میزان خشونت، جنسی است. در مورد بیش‌تر پاسخگویان، آزار روحی و روانی شامل بی‌اعتنایی، قهر و کم‌محلّی، تحقیر، سرزنش و فحش و ناسزا، به عنوان بیش‌ترین موارد خشونت بیان شده است. یافته‌های

پژوهش، بیان‌گر وجود رابطه معنادار بین تصور فرمان‌بردارانه زن از نقش خود (تصوری سلطه‌پذیر) و خشونت کلی علیه آنان است. پذیرش نقش سنتی و تصور فرمان‌بردارانه از نقش خود، سبب می‌شود پذیرش خشونت در آن‌ها بالا باشد و به طور سنتی، خشونت مرد را امری طبیعی به حساب می‌آورند. بسیاری از زنان مورد مصاحبه، عصبانیت، داد و فریاد و حتی سیلی زدن شوهر را امری طبیعی و خاص همه مردان می‌دانستند.

هم‌چنین بین متغیر تصور مردان از نقش جنسیتی خود (تصور اقتدارگرایانه) و خشونت کلی، رابطه معناداری وجود دارد. نیز بین متغیر تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد با خشونت کلی علیه زنان، رابطه معنادار برقرار است. بنابراین به طور کلی می‌توان گفت که در نمونه مورد مطالعه این تحقیق، تصور سلطه‌گرایی مرد از نقش خود و تصور فرمان‌بردارانه زن از نقش خود، در خانواده‌ها بسیار زیاد است. بر اساس نظریه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی، نظریه ستمگری جنسی (پدرسالاری) و نظریه فرهنگ خشونت، همسران (شوهران) این‌گونه جامعه‌پذیر شده‌اند که مردها در خانواده در رأس هرم قدرت قرار دارند و انتظار دارند که تمام دستورات آن‌ها بی‌چون و چرا اجرا شود و در صورت عدم اجرای دستورات، آن‌ها این حق را دارند که دست به اعمال خشونت‌آمیز بزنند. هم‌چنین زنان آموخته‌اند که افرادی منفعل، فرمان‌بردار و خانه‌دار باشند و رفتارهای خشونت‌آمیز شوهر را که نان‌آور خانواده است، تحمل کنند.

بنابراین در بین زنان و مردانی که نقش سنتی خود را پذیرفته‌اند، خشونت امری طبیعی و پذیرفته شده می‌باشد. ولی در خانواده‌هایی که زنان و مردان، نقش و هویتی جدید برای خود تعریف کرده‌اند و نقش‌های زنانه و مردانه، کم‌تر تفکیک شده و کمک و همکاری در بین زوجین بالاست، میزان خشونت کاهش یافته است. این نتایج، با تحقیقات دهقان‌فرد (۱۳۷۸)، شرفخانی (۱۳۸۸)، نقدی و طهماسبی (۱۳۸۸) مطابقت دارد. هم‌چنین بین متغیر سطح زندگی و خشونت کلی، رابطه معناداری حاکم است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت خانواده‌هایی که سطح زندگی آن‌ها بهتر بوده و از رفاه بیش‌تر برخوردار بودند، خشونت کمتری را علیه زنان شاهد بودند. دیگر پژوهش‌ها نیز نشان می‌دهد، که بین خشونت و نابسامانی وضعیت اقتصادی، ارتباط برقرار است (جوکز، ۲۰۰۲). به نظر می‌رسد، افزایش درآمد خانواده به دلیل اشتغال زن و کنترل بیش‌تر وی بر درآمد خانواده، موجب کاهش میزان خشونت خانوادگی می‌شود (مارتین، ۱۹۹۹).

هم‌چنین این نتایج در داخل کشور، با نتایج تحقیقات اسفندآبادی (۱۳۸۲)، دهقان‌فرد (۱۳۷۸)، مطابقت دارد. بین متغیر میزان مذهبی بودن زنان و اعمال خشونت‌آمیز علیه آنان، رابطه معناداری وجود دارد. ولی بین متغیر مذهبی بودن مردان و اعمال خشونت‌آمیز علیه همسران، ارتباط معنادار مشاهده نمی‌شود. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که میزان پایبندی مذهبی مردان، با افزایش یا کاهش اعمال خشونت‌آمیز آن‌ها علیه زنان در ابعاد مختلف ارتباطی ندارد. بنابراین، علت تأثیر

مذهبی بودن زنان در کاهش بعضی از انواع خشونت، می‌تواند این نگرش رایج مذهبی باشد، که زنان در هر صورت باید از دستورات شوهر خود اطاعت کنند و اگر شوهر از زن راضی نباشد، هیچ یک از اعمال مذهبی او پذیرفته نخواهد شد. بنابراین نگرش، زنان قصد راضی نگه‌داشتن مردان را دارند. این نتایج، با تحقیق طهماسبی (۱۳۸۸) مطابقت دارد. هم‌چنین بر اساس نتایج، بین متغیر تحصیلات زن و مرد با خشونت، ارتباط معنادار برقرار است. پژوهش‌های دیگر نیز نشان داده‌اند، که افزایش تحصیلات زن و مرد، موجب کاهش خشونت خانوادگی می‌شود (مارتین، ۱۹۹۹). هم‌چنین این یافته‌ها، با نتایج تحقیق نازپرور (۱۳۷۸)، اسفندآبادی (۱۳۸۲)، شرفخانی (۱۳۸۸) مطابقت دارد. بر طبق نتایج، شدت همبستگی بین متغیر خشونت در خانواده و شاخص‌های متغیر جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی زن و مرد، نسبت به سایر متغیرهای مؤثر مورد بررسی، بیش‌تر است و این می‌تواند نشانگر تأثیر بیش‌تر فرهنگ و آداب و رسوم و شیوه جامعه‌پذیری نسبت به متغیرهای سطح زندگی، مذهب و تحصیلات بر خشونت باشد. با توجه به مطالعات انجام شده و نتایج این تحقیق، به منظور پیشگیری و مقابله با خشونت در خانواده، اقدامات اساسی در زمینه فرهنگی و اجتماعی لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

به عقیده ژان ژاک روسو، قوی‌ترین انسان‌ها نیز هرگز نمی‌توانند همواره ارباب باقی بمانند، مگر آن که قدرت خود را به حق و اطاعت را به وظیفه بدل کند. در مورد خشونت علیه زنان نیز، همان‌طور که نتایج تحقیق نشان داد، جامعه‌پذیری جنسیت که از سه معرّف تصور سلطه‌گرایانه مرد از نقش خود نسبت به همسر، تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود در مقابل شوهر و تفکیک نقش جنسیتی زن و مرد در داخل خانه تشکیل شده بود، بیش‌ترین تأثیر را بر خشونت دارند. این بدان معناست، که جامعه‌پذیری جنسی باعث می‌شود، نه تنها خشونت علیه زنان رواج داشته باشد، بلکه به عنوان یک امر طبیعی و شاید لازم قلمداد گردد. وقتی یک مسئله به عنوان امری طبیعی جلوه کند، هیچ‌گونه نیازی به تغییر در ارتباط با این مسئله احساس نشده و در طول زمان، بازتولید می‌شود؛ یعنی تا زمانی که قدرت به حق و اطاعت به وظیفه بدل گردیده است، نه قدرتمند از حق خود خواهد گذشت و نه مطیع از اطاعت خود تمرد خواهد کرد. جامعه‌پذیری جنسیتی، اصلی‌ترین عامل بازتولید و ادامه خشونت علیه زنان خواهد بود و تا زمانی که تحولی در جامعه‌پذیری صورت نگیرد، این معضل ادامه خواهد داشت.

تغییر نگرش‌ها و باورهای فرهنگی

آموزش زنان و مردان در زمینه تغییر نگرش آن‌ها نسبت به جنسیت و نقش‌های جنسیتی خود، هم‌چنین آموزش در خصوص آشنایی و رعایت حقوق زنان توسط شوهران، اخلاق حسنه، احترام متقابل، روابط زناشویی و مسئولیت جنسی، که این آموزش باید در خانواده و از فرزندان شروع شود و سپس در مدرسه و آموزش عالی در دانشگاه‌ها ادامه یابد. هم‌چنین این امر می‌تواند از طریق

رسانه‌ها و مخصوصاً از طریق روزنامه‌ها و کارگاه‌های آموزشی مشاوره‌ای صورت گیرد. بالا بردن آگاهی زنان و مردان از حقوق شرعی خود در قبال یکدیگر، باعث تغییر نگرش‌ها می‌شود. زیرا در بسیاری از موارد، تفاسیر غلط از قوانین شرعی که با فرهنگ عجین شده، دستاویزی برای پذیرش خشونت از جانب زنان گردیده است، نیز گسترش فرهنگ گفت‌وگو و مذاکره در درون خانواده می‌تواند به کاهش تضاد در خانواده و مدیریت تضادها و در نتیجه کاهش خشونت منجر شود.

توانمندسازی زنان و دختران از طریق افزایش سطح تحصیلات آنان به منظور دستیابی به آگاهی‌های بیش‌تر و کسب منابع قدرت

بی‌سوادی و عدم آگاهی زنان از حق و حقوق خود، یکی از علل اصلی خشونت علیه زنان می‌باشد؛ زیرا موجب می‌شود زنان راه‌های قانونی مبارزه با خشونت را ندانند و در صورت بروز خشونت، کاری جز تحمل نداشته باشند. بالا رفتن تحصیلات، بر شیوه تربیت فرزندان و برخورد آنان با مسائل تنش‌زا در خانواده، مؤثر خواهد بود. تحصیلات زنان، سبب ایجاد فرصت‌های شغلی برای آنان می‌شود و این امر، موجب استقلال اقتصادی آنان به عنوان یکی از منابع قدرت در خانواده می‌گردد.

گسترش برابری نقش‌های جنسیتی زن و مرد در خانواده

افزایش برابری نقش‌های جنسیتی از طریق آموزش مخصوصاً از طریق برنامه‌های تلویزیونی و سریال‌های تلویزیونی، می‌تواند سبب تفکیک نقش‌های جنسیتی شود. این افزایش، گسترش مشارکت مردان در کارهای خانه و مراقبت از فرزندان را به دنبال خواهد داشت و زنان فرصت بیش‌تری برای اشتغال در بیرون از منزل خواهند یافت. این امر سبب بهبود سطح زندگی و رفاه خانواده خواهد شد که خود عاملی در کاهش خشونت است.

بازنگری و یا تدوین قوانین حمایتی از زنان و آموزش حقوق فردی و اجتماعی

برقراری خط تلفن ویژه حمایتی و مشاوره‌ای و فعال شدن مراکز مشاوره خانواده با بکارگیری متخصصین مربوطه در امر پیش‌گیری از خشونت در خانواده.

منابع

- اعظم‌آزاده، م. دهقان‌فرد، ر. (۱۳۸۵). خشونت علیه زنان در تهران: نقش جامعه‌پذیری جنسیتی، منابع در دسترس زنان و رابطه خانوادگی، فصلنامه زن در توسعه و سیاست، شماره ۱۴، ۱۷۹-۱۵۹.
- اسفندآبادی، ح. (۱۳۸۲). بررسی میزان رواج همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن. فصلنامه پژوهش زنان، ۱(۵)، ۸۲-۵۹.
- بگرضایی، پ. (۱۳۸۲). بررسی عوامل مؤثر بر میزان خشونت مردان نسبت به زنان در خانواده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات زنان، دانشگاه علامه طباطبایی.
- پناغی، ل.، قهاری، ش.، یوسفی، ح. (۱۳۸۵). خشونت علیه همسر و عوامل مؤثر بر آن از دیدگاه قربانیان این پدیده، یک مطالعه کیفی، فصلنامه خانواده‌پژوهی ۲(۷)، ۲۶۷-۲۵۷.

- توسلی، ا. منیری فر، س. (۱۳۸۸). *مطالعه جامعه‌شناختی تأثیر پایگاه اقتصادی - اجتماعی بر خشونت‌دیدگی زنان در جریان زندگی اجتماعی (مطالعه موردی کارمندان و کارکنان دانشگاه آزاد اسلامی)*. فصلنامه خانواده‌پژوهی (۲۰)، ۵، ۴۴۱-۴۵۴.
- درویش‌پور، م. (۱۳۷۸). *چرا مردان به اعمال خشونت علیه زنان ترغیب می‌شوند؟* فصلنامه پژوهش زنان (۵۶)، ۸، ۵۰-۵۶.
- دهقان‌فرد، ر. (۱۳۷۸). *بررسی تأثیر انواع روابط در خانواده بر خشونت علیه زنان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه الزهرا (س).
- رمدانی، م. (۱۳۸۸). *خشونت علیه زنان*. در مجموعه مقالات همایش آسیب‌های اجتماعی منطقه زاگرس جنوبی، ۱۲ و ۱۳ تیرماه ۱۳۸۸، تهران، ۱۷۲-۱۵۸.
- روی، م. (۱۳۷۷). *زنان کتک خورده: روان‌شناسی خشونت در خانواده*. ترجمه: قراچه داغی، مهدی. نشر علمی، تهران.
- ریتزر، ج. (۱۳۷۴). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه: ثلاثی، محسن. نشر علمی، تهران.
- سام‌گیس، ب. (۱۳۷۴). *چرا همسران‌شان را آزار می‌دهند؟ روزنامه خرداد*، ۸ دی.
- شرفخانی، ج. (۱۳۸۸). *بررسی عوامل مؤثر بر خشونت مردان علیه زنان در ناحیه جنوبی استان ایلام*. در مجموعه مقالات همایش آسیب‌های اجتماعی منطقه زاگرس جنوبی، ۱۲ و ۱۳ تیرماه ۱۳۸۸، تهران، ۱۴۲-۱۱۶.
- محمودعلیلو، م.، صمدی راد، ب.، دانش‌پور، ز. (۱۳۹۰). *بررسی اختلالات شخصیت در مردان همسر آزاد شهر تبریز*. فصلنامه خانواده‌پژوهی (۲۵)، ۷، ۱۰۲-۸۳.
- مولوردی، ش. (۱۳۷۸). *علل و ریشه‌های خشونت علیه زنان*. فصلنامه حقوق زنان، ۴۴-۳۱.
- نازپرور، ب. (۱۳۷۸). *همسرآزاری*. فصلنامه پژوهش زنان، ۸۸-۷۲.
- نقدی، ا. طهماسبی، ز. (۱۳۸۸). *بررسی عوامل مؤثر بر خشونت خانگی علیه زنان در شهر خرم‌آباد*. در مجموعه مقالات همایش آسیب‌های اجتماعی منطقه زاگرس جنوبی، ۱۲ و ۱۳ تیرماه ۱۳۸۸، تهران، ۲۲۱-۲۰۷.
- Bunch, C. (1990). Womens rights as human rights: toward a revision of human rights. *Journal of Human Right Quarterly*, 3(12), 486-498.
- Dinenemann, J. (2000). Intimate partner abuse among woman diagnosed with depression. *Issues Ment health Nurs ul-Aug*, 21(5), 513-499.
- Forstrom, B. & Rosenbaum, A. (1985). The effect of parental marital violence on young adults: an exploratory investigation. *Journal of Marriage and Family*, 5(12), 272-290.
- Fleming, J. (1979). *Stopping Wife Abuse*, New York: Anchor Press/ Doubleday.
- Hoffman, K. L. & Edwards, J. N. (1985). Physical wife abuse in a non-western society: an integrate theoretical approach. *Journal of Marriage and Family*, 11(56), 131-136.
- Jeweks, R. (2002). Intimate Partner Violence: *Causes and Prevention, Lancet*, 359(32), 1423-1427.
- Kirishan, S. P. (2001). Domestic violence and helpseeking behaviors among rural woman. *Famcommunity health Apr*, 24(1), 28-33.
- Lammanna, M. A. & Riedman, A. (1990). *Marriage and family*. New York.
- Martin, S. L. et al. (1999). *Domestic Violence in Northern India, American Journal of Epidemiology*, 150(26), 417-426.
- Mechanic, M. B. (2000). The impact of severe stalking experienced by acutely batters woman. *Journal of violenc vict winter*, 15(4), 443-458.
- NCJ. Violence against woman; Estimates from the redesigned survey. *Bureau of Justice Statistics Special Report*: (154384). 1995 August:3.

- Petersen, R, Gazmararian, J, Andersen Clark, K. (2001). Partner violence: implications for health and community settings. *Women's Health Issues*, 11(2), 116-125.
- Rao, V. (1997). Wife-beating in rural south india: a qualitative and econometric analysis. *Journal of Social Science and Medicine*, 8(44), 1169-1180.
- Schuler, S. R. et al. (1998). MensViolence againts women in rural bangladesh: undermined or exacerbated by microcredit programmes? *Development in practice*, 8(2), 148-157.
- SEC. Diagnostic & treatment guidelines on domestic violence, 94-677: 3M: 9/94. AMA: 1994.
- Viano, E. C. (1992). Violence among intimates: major issues and approaches. *Journal of Marriage and Family*, 2(8), 148-157.
- Walker, L. E. (1979). *The battered woman*. New York: Harper and Row.



پروپش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 برتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي